

امیر عبدالقادر الجزائری عارف سلحشور و بنیان‌گذار شعر پایداری الجزائری

نازنین فرزاد* - دکتر عبدالحسین فرزاد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد تهران جنوب - دانشیار زبان و ادبیات فارسی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

بسیاری از صوفیان بزرگ از همان سده‌های نخستین، همواره در حفظ سرحدات بلاد اسلامی در برابر هجوم دشمنان شرکت داشته‌اند. در دوره‌های تیموری و صفوی، صوفیان به عنوان مهم‌ترین قدرت در برابر بی‌عدالتی اجتماعی، عزلت و گوشه‌نشینی را رها و به طور مستقیم در امور سیاسی دخالت کردند. در قرون اخیر که اروپاییان استعمارگر برای اشغال کشورهای اسلامی به ویژه سرزمین‌های شمال آفریقا حمله کردند، بسیاری از رهبران مقاومت در برابر آنها زاهدان و مشایخ صوفیه بودند. کشور الجزایر نزدیک به یک قرن و نیم (۱۹۶۲-۱۸۳۰) در زیر سلطه بی‌رحمانه فرانسویان قرار داشت. در میان مبارزان الجزائری، امیر عبدالقادر الجزائری، شاعر، عارف، جنگاور و سیاستمداری برجسته بود که حتی دشمنانش نیز فتوت و جوانمردی او را می‌ستودند. در این پژوهش، عبدالقادر به عنوان نخستین شاعر پایداری الجزائری در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از بخش‌های مهم عرفان عبدالقادر، قیام به سیف علیه ظلم و بیداد است. به بیان دیگر، عرفان امیر عبدالقادر الجزائری عرفان سلحشوری و انقلابی بود.

کلیدواژه‌ها: عبدالقادر الجزائری، عرفان سلحشوری، انسان کامل، وحدت وجود.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۴/۰۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۵/۳۰

*Email: nnfarzad@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

همواره مخالفان صوفیه، با این حربه صوفیان را به باد انتقاد گرفته‌اند که صوفیان در مسائل سیاسی و جهاد شرکت نداشته و عزلت و گوشه‌گیری را خوش داشته، در گوشه امن و سلامت زیسته‌اند. این امر نشان از عدم آگاهی منتقدان از تاریخ دراز دامن عرفان و تصوف در بلاد اسلامی است. شاید بتوان گفت که گروهی از عرفا و صوفیان چنان روشی را اتخاذ کرده بودند، اما این عافیت طلبی، عمومیت نداشته است.

بدون تردید صوفیان شیعی عصر تیموری به ویژه صوفیان حروفی مانند نعیمی و دیگران در امور سیاسی وارد می‌شدند. «حروفیه پیرو سید فضل الله استرآبادی بودند که ... علیه حکومت تیموریان فعالیت سیاسی می‌نمود. او به دست میرانشاه، پسر امیر تیمور، کشته شد اما پیروانش به فعالیت خود ادامه دادند و حتی در بدنه حکومت رخنه کردند. سپس در هرات به ترور شاهرخ میرزا اقدام نمودند که نافرجام باقی ماند و موجب قلع و قمع حروفیان هرات شد.» (حسینی شاه ترابی ۱۳۸۸: ۷۰)

برخی از صوفیان سده‌های نخستین اسلام در نبردها شرکت داشته‌اند. از جمله صوفیان بزرگی که در قرون دوم و سوم هجری در نبرد با بیزانسی‌ها و ترک‌ها در حفظ سرحدات اسلام جهاد کرده‌اند. قرن دوم هجری: ابراهیم ادهم، عبدالواحد بن زید، شقیق بلخی، علی بن بکار، عبدالله بن مبارک، ابوسعید شهید و در قرن سوم: حاتم اصم، سری سقطی، ابوالعباس طبری و... (ر.ک: الخطیب ۲۰۰۰: ۶۲ به بعد)

عطار نیشابوری در توصیف عبدالله مبارک، او را افزون بر امام شریعت و طریقت، ذوالجهادین، و امیر قلم و بلارک (شمشیر پولادین) خوانده و گفته است: «نقل است که یک سال حج کردی و یک سال غزو کردی و یک سال تجارت کردی و منفعت خویش بر اصحاب تفرقه کردی...» (۱۳۸۸: ۲۴۴) همچنین در شرح

زندگی جنید بغدادی آورده است که: «... او را هشت مرید بود که از خواص او بودند... ایشان را در خاطر آمد که ما را به جهاد می باید رفتن. دیگر روز جنید خادم را فرمود که ساختگی جهاد کن. پس شیخ با آن هشت مرید به جهاد رفتند. چون صف برکشیدند مبارزی از کفار درآمد و هر هشت را شهید کرد... (من جنید) در صف کارزار شدم... آن مبارز که اصحاب را کشته بود درآمد... پس مسلمان شد.» (عطار نیشابوری ۱۳۸۸: ۴۴۷)

در عصر صفویه که مذهب تشیع حکومت را در دست داشت، تصوف نیز در کنار آن جنبه سیاسی به خود گرفت. البته پیش از صفویان، «تجربه نهضت‌های اجتماعی مبتنی بر دعوت صوفیه» کم نبوده است. (زرین کوب ۱۳۶۲: ۴۹)

«جامعه ایران آماده پذیرش آرمانی جدید در مقاومت تقابلی با کانون‌های ستم داخلی و سلطه خارجی و برقراری عدالت، سرانجام تشیع را به معنای وسیع و تصوّف را به معنای محدودتر بشارت دهنده راه خود قرار داد. در تشیع حق طلبی و دادگری و دوری از ریاکاری و تعصب را دریافته بود و در تصوف جدا از بعد منفی گوشه‌گیری و دوری از زندگی که رسم پاره‌ای از درویشان بود، برخوردار از مواهب حیات شرافتمندانه، شهامت و مبارزه‌جویی و گستاخی را یافته بود... . سازمان عقیدتی - سیاسی و نظامی جنبش جدید با عنوان «قزلباش» تجلی دهنده خواست‌های یاد شده یا برخی از آنها بود و در آن، روح جوانمردی و فتوّت و عیاری از یک سو و تندی و قاطعیت و گاه تندخویی و بی‌رحمی و قساوت در برابر دشمنان از سوی دیگر جای یافت. این سازمان متحدالشکل و نظام‌یافته با بسیج توده‌های روستایی و تهی دست شهری و ایلات و عشایر، پس از سال‌ها نبرد و خون‌ریزی و شکست و پیروزی، شاه اسماعیل جوان را... بر تخت سلطنت نشانده.» (تکمیل همایون ۱۳۸۲: ۱۷۵)

جد صوفیان شیخ صفی، گفتمان تصوف را در روزگار خود دگرگون کرد. در این دوره نفوذ بیش از حد صوفیانی چون او به ویژه شیخ جنید، سبب تغییر رویکرد صوفیان به سیاست و امور دنیوی شد و این امر، شالوده‌شکنی شگفت‌انگیزی به حساب می‌آمد. شیخ جنید، شیخ صوفیان صفوی در منطقه آناتولی و جد شاه اسماعیل صفوی بود که از سوی مریدانش به مرشد کامل، ملقب شده بود. (سیوری ۱۳۸۹: ۱۶)

«در زمان جنید تحولات عمده و اساسی‌تری در گفتمان تصوف صورت گرفت و این گفتمان کاملاً جنبه سیاسی - نظامی به خود گرفت. نشانه‌های افزوده شده در این دوره بیشتر جنبه سیاسی دارند مانند سلطنت صوری در کنار سلطنت معنوی... که اینها به مفصل‌بندی پیشین تصوف وارد شدند و در مقابل برخی دال‌های مذهبی چون زهد و ریاضت، گوشه‌نشینی (خلوت‌گزینی) و خرقه‌پوشی تا حدود زیادی به حاشیه رفتند و از گفتمان مزبور در حال طرد و حذف بودند. در مقابل دال‌های غزا و غازیان (جهاد و مجاهد)، کلاه دوازده ترک سرخ رنگ به همراه لباس رزم برجسته شدند، یعنی دال‌هایی که با سلطنت صوری و دنیوی مغایرت داشت به حاشیه رانده شدند و دال‌های موافق با سلطنت دنیوی جایگزین آنها گردیدند.» (حبیبی کرد علیوند ۱۳۸۸: ۱۴۳-۱۴۴)

در مغرب بلاد اسلامی یعنی در مراکش و الجزایر در قرون اخیر شرایطی رخ نمود که عارفان بزرگ را بر آن داشت تا از عرفان به عنوان حربه‌ای برای جهاد با استعمار بیگانگان در بلاد اسلامی استفاده کنند.

عارفان پیشین بر این باور بودند که: «جهاد را سه رکن است: با دشمن به تیغ، و با نفس به قهر و با دیو به صبر. مجاهدان به تیغ سه‌اند: کوشیده‌ء ماجور و خسته‌ء مغفور و کشته‌ء شهید.» (خواجه عبدالله انصاری ۱۳۹۱: ۳۰) اکنون وقت آن رسیده بود که عارفان الجزایر در برابر دشمن زمینی دست به تیغ ببرند.

استعمار کشورهای عربی

جهان عرب تجربه‌ای دیرینه از استعمار و استعمارگران دارد. پس از انقلاب صنعتی در اروپا صاحبان صنعت در پی منابع و مواد اولیه و بازار مصرف برای کارخانه‌های خود بودند به این منظور، به همه جای جهان دست‌اندازی کردند. جهان عرب از مراکش تا خلیج عدن میدان تاخت و تاز استعمارگران بود.

عراق در سال ۱۹۱۹ توانست از زیر یوغ استعمار انگلیس بیرون آید و به استقلال برسد. لبنان که سال‌ها مستعمره فرانسه بود در سال ۱۹۴۳ به استقلال رسید. سرزمین لیبی در شمال آفریقا، مستعمره ایتالیا بود و در سال ۱۹۵۱ مستقل شد. الجزایر پس از نبردی طولانی و تمام عیار توانست پس از ۱۳۲ سال استعمار فرانسه را درهم شکند و کشوری آزاد و مستقل گردد. تونس نیز در همین سال به استقلال رسید و استعمار فرانسه در این کشور پایان یافت. کشور سودان که سال‌ها مستعمره انگلستان بود در سال ۱۹۵۶ استقلال خود را به دست آورد.

الجزایر و فلسطین بیش از سایر سرزمین‌های عربی میدان تاخت و تاز و خودکامگی استعمار بوده است. استعمارگران فرانسوی برای از میان بردن و درهم شکستن مقاومت مردم الجزایر از هیچ جنایتی ابا نداشتند و از قرن نوزدهم به الجزایر تاختند و تا نیمه دوم قرن بیستم بر این مردمان مظلوم و مقاوم کردند آنچه کردند.

«در میان ادبیات گوناگون ملت‌های عربی، ادب الجزایری به گونه‌ای انفرادی دارای انبوهی از ویژگی‌ها است که در گذرگاه تاریخ برای کمتر ادبی فراهم می‌آیند و امتیاز برخوردار از آن برای ادب قومی واحد، به سختی دست می‌دهد. پیشاپیش این ویژگی‌ها که ادب الجزایری از آن بهره‌ور است، همان پیوند تو در تو پیچیده خیزاب‌های سه‌گانه است که شرایط خاص تاریخی این کشور آن را فرا آورده و پایدار ساخته است و عبارت‌اند از: عنصر (نژاد)های بربری و عربی و فرانسوی؛

چه خود این زبان‌ها و چه فرهنگشان. زبان و دل ادیبان الجزایری در بهترین حالت‌ها به هم درآمیکته و اندیشه‌هاشان در بیشترین حالت‌ها میان رانش و کشش و میان اوج‌گیری خروشان و فروریزی آرام و خرامان، در نوسان بوده است. فرهنگ فرانسوی که پرچمدار آن اشغال یکصد و سی ساله بوده، در لابه لای خود بذره‌های پیشرفت، فرگشت (تکامل)، و دگرگونی را نهان داشته است» (شُکری ۱۳۶۶: ۱۵۹) بنابراین، در الجزایر سه فرهنگ، سه نژاد و سه زبان درهم آمیکته و ادبیات شگفت‌انگیز این سامان را ساخته است: ادبیات بربری، ادبیات فرانسوی و ادبیات عربی.

اگر به تاریخ سرزمین‌های مغرب اسلامی (الجزایر، مراکش و اندلس اسپانیا) نظری بیفکنیم، افزون بر مبارزه با استعمارگران غربی، در حوزه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی بزرگانی خواهیم یافت که جهان اسلام و غرب از دانش آنان سود برده است. ابن عربی اندلسی، عالی‌ترین شارح و نظم‌دهنده عرفان اسلامی، ابن خلدون تونس، جامعه‌شناس مبتکر، ابن میمون فیلسوف، پزشک و اسلام‌شناس یهودی اهل قرطبه اندلس، ابن بطوطه، رحاله و جهانگرد مراکشی، ابن حزم فیلسوف، مُحدّث و فقیه اندلسی ... و سرانجام امیر عبدالقادر الجزایری، قهرمان ملی مبارزات علیه استعمار فرانسه، فیلسوف، شاعر و عارف قرن ۱۹ و ۲۰، همه نشان از گستردگی حوزه فرهنگ و تمدن پویای اسلامی دارد.

پیشینه تحقیق

درباره عرفان عبدالقادر الجزایری کمتر پژوهشی مستقل صورت گرفته است اما به برخی پژوهش‌ها که به نوعی با او و یا با صوفیان غازی مرتبط است، می‌توان اشاره کرد:

مقاله‌ای با عنوان «جهاد صوفیان در مغرب اسلامی، مقاومت امیر عبدالقادر الجزایری و دیگر شیوخ صوفیه» نوشته عباس برومند اعلم که در حقیقت پژوهشی تاریخی

است و به مبارزات عبدالقادر و پس از او مبارزات سایر بزرگان الجزایر که به عرفان و زهد مشهور بودند، پرداخته است. (۱۳۹۰: ۲۵-۴۴)

طیب جاب الله (۲۰۱۳) در مقاله‌ای با عنوان «دور الطرق الصوفیه و الزوایا فی المجتمع الجزائری» در یک پژوهش تاریخی، انتشار صوفیه را از قرن چهاردهم میلادی با ظهور عبدالقادر گیلانی آغاز می‌کند و پس از مروری گذرا بر هریک از طرق مشهور صوفیه در مغرب اسلامی، به الجزایر می‌پردازد و حتی پس از انقلاب الجزایر را نیز در بر می‌گیرد. آنچه در این پژوهش مهم ارزیابی شده، اعتقاد راسخ به تعالیم قرآنی و نیز نفوذ صوفیه در شهرها و حتی روستاها است که مردم را به قیام علیه ظلم و ستم تشویق کرده‌اند.

غلامحسین زاده، غلامحسین و رضا معتمد. (۱۳۹۳) «صوفیان غازی، واکاوی نقش صوفیه نخستین در غزوات اسلامی (از قرن دوم تا هفتم هجری)». هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران.

نویسندگان این مقاله بر این نکته تأکید دارند که چون جهاد با متجاوزان به کیان اسلامی و دشمنان اسلام و نیز مبارزه با ظلم ظالمان، یکی از تکالیف دینی مسلمانان شمرده می‌شود، صوفیه در طول تاریخ همواره به گریز از مبارزه و شانه خالی کردن از بار جهاد و به تبع آن بی‌اعتنایی به سرنوشت مسلمانان در مقابل ظالمان و متجاوزان متهم بوده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که در تاریخ پرفراز و نشیب تصوف، دست کم گروهی از متصوفه نه تنها از مسئولیت مهم مبارزه و جهاد روی گردان نبوده‌اند، بلکه در صف اول جهاد و غزو در سرحدات اسلامی قرار داشته‌اند.

عبدالقادر الجزایری

عبدالقادر در سال ۱۲۲۲ قمری برابر با سال ۱۸۰۷ میلادی در قریه قیطنه از توابع شهر وهران الجزایر متولد شد. پدرش محی‌الدین، شیخ فرقه قادریه و فقیهی متبحر در علوم شرعی و مرجع موثقی در احادیث شریف نبوی و مجاهدی شجاع بود.

(المحامی ۱۳۵۹: ۱۱) نسب او به امام علی بن ابی طالب (ع) و فاطمه زهرا (ع) می‌رسد (ابن السبع ۲۰۰۰: ۱۲) و این امر تأثیری بسزا در تطور روحیات او و گرایش او به سمت عرفان داشت.

عبدالقادر از چهار سالگی به مدرسه پدرش در قیطنه وارد شد. او در ۱۸ سالگی حافظ قرآن و حدیث بود و توانست دو سال بعد دروس فقهی را تدریس کند. (همان: ۱۳)

«او در سال ۱۲۴۱ قمری با پدرش به مکه رفت و در آنجا طریقه نقشبندیه را از شیخ خالد نقشبندی فراگرفت. سپس به بغداد رفت و طریقه قادریه را از شیخ محمود گیلانی فراگرفت.» (اباظه ۱۹۹۴: ۱۰)

عبدالقادر به همه فرق اسلامی به دیده احترام می‌نگریست و برآن بود تا همه مسلمان را در برابر استعمارگران غربی متحد سازد. در مورد مذهب او نوشته‌اند که او «مالکی مذهب بود و همه سنن آن را مراعات می‌کرد.» (تیمور ۲۰۰۳: ۳۶۵)

در ۱۸۳۰ میلادی فرانسویان اشغال الجزایر را آغاز کردند. در این هنگام به سبب ضعف عثمانی‌ها مردم با پدر عبدالقادر بیعت کردند و او با فرمان جهاد در برابر فرانسویان ایستادگی کرد. در این مدت شجاعت و دلیری او بر مردم آشکار گردید. «در سال ۱۸۳۲ میلادی پدر عبدالقادر از امارت استعفا داد و با عبدالقادر بیعت کرد. سپس مجلس علمای شهر معسکر و همه مردم اعم از قبایل شرقی و سرزمین‌های غربی با او بیعت کردند و بدین وسیله مناطق شرق و غرب الجزایر باهم متحد شدند.» (همان: ۱۰)

هنگامی که او امیر الجزایر گردید، اقداماتی وطن دوستانه در حوزه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در الجزایر انجام داد.

در سال ۱۸۵۴ میلادی عبدالقادر از سلطان مراکش کمک خواست زیرا فرانسویان با تمام قوا برای سرکوب او آمده بودند. فرانسویان پادشاه مراکش را

تهدید کردند و او نیز به درخواست کمک عبدالقادر جواب مثبت نداد و او مجبور شد به تنهایی با فرانسویان بجنگد. سرانجام پس از نبردی خونین که دو سال به طول انجامید، عبدالقادر شکست خورد و فرانسویان او را از الجزایر تبعید کردند. در دسامبر ۱۸۵۷ عبدالقادر پس از آنکه بر تربت سیدابراهیم، یکی از شهیدان وطن، دو رکعت نماز خواند، شرایط متارکه نبرد را پذیرفت. پس از شکست عبدالقادر، تمامی خاک الجزایر به تصرف فرانسه درآمد.

این سردار بزرگ پس از آنکه فرمان آزادی اش از سوی ناپلئون سوم مشروط بر آن که هرگز به الجزایر بازنگردد، صادر شد، به دمشق رفت و در همان شهر درگذشت.

از عبدالقادر افزون بر دیوان شعر آثاری نیز برجای مانده که از آن جمله است:

- رسالة فی العلوم و الاخلاق

- المواقف الروحیة و الفیوضات السُّبُوحیَّة (سه مجلد در تصوف).

- رسالة فی الحقائق الغیبیة

- رسالة فی شرح سورة التکویر

- المقراض الحادّ لقطع لسان أهل الباطل و الإلحاد

- ذکرى العاقل و تنبیه الجاهل (کتابی در اخلاق و شریعت)

در میان بزرگان الجزایر در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، یعنی سال‌هایی که الجزایر مستعمره فرانسه بود، امیر عبدالقادر الجزایری از جمله امیران مبارزی است که هم هنر جنگاوری هم دانش کشورداری و هم متخلّق به اخلاق صوفیان و عرفا بود. او تمامی ویژگی‌های عارفی وارسته را دارا بود و خود مجلس درس تصوف داشت. اثر مشهور او در تصوف، المواقف الروحیة و الفیوضات السُّبُوحیَّة، در حقیقت دائرةالمعارفی سترگ برای دانش تصوف و طریقت آن است. او در این اثر تفسیر

عرفانی آیات قرآن و احادیث و تجربیات صوفیانه‌اش را ذکر می‌کند که یادآور کشف‌الاسرار میبیدی است. *المواقف* در حقیقت فشرده‌ای از تجربیات عرفانی و پژوهش‌های او پیرامون آثار ابن عربی است. (ابن‌السبع ۲۰۰۰: ۲۲۴) آنچه عرفان‌شناسان درباره‌ی یک عارف می‌گویند در امیر عبدالقادر جمع بود. به بیان دیگر، عبدالقادر کسی بود که او را به درستی می‌توان صوفی کامل نامید، زیرا آنچه ابن سراج از اوصاف صوفیان می‌گوید در عبدالقادر جمع بود: «اولین ویژگی صوفیان پس از انجام واجبات و ترک محرمات، دوری از کردارهای بی‌فایده و بریدگی از همه دلبستگی‌هایی است که میان آنان و مطلوب دوری و تاریکی ایجاد می‌کند، زیرا صوفیان مقصود و مطلوبی جز حق ندارند. صوفیان را احوال خاصی است از جمله: خشنودی به اندکی از دنیا، و رضایت به نان پاره‌ای که چاره‌ای از آن نیست، و بسندگی به کمترین بهره‌های دنیاوی از پوشیدنی و گستردنی و خوردنی و همانند اینها و گزینش درویشی بر توانگری، سبکباری و دوری از گرانجانی و برگزیدن گرسنگی بر سیری و اندکی بر بسیاری و ترک برتری‌جویی و کامرانی و سروری و نیز مهربانی بر آفریده‌ها و فروتنی بر خرد و کلان و از خود گذشتگی در هنگام نیاز مردمان و سیرچشمی از دنیاداران و نیک‌اندیشی در باب خداوند و راستکاری در پیروی از فرمان‌های حق... و پذیرش بلاهایش و تسلیم و رضا در برابر فرمان‌هایش...» (ابونصر سراج ۱۳۸۸: ۷۲)

امیر عبدالقادر همچون سایر مشایخ صوفیه، الجزایر، دست به شمشیر برده و در راه آزادی وطن و نجات مردم و وطنش با دولت مقتدر فرانسه، به نبرد پرداخته است. او درحقیقت همچون جدش، امام علی (ع)، هم مرد عبادت و عرفان است و هم مرد میدان جهاد و هم مرد سیاست و کشورداری. عبدالقادر در همه این میدان‌ها چهره‌ای برتر و درخشان دارد. به بیان دیگر، رفتار او به گونه‌ای بوده است که مریدانش او را انسان کامل می‌دانستند.

عبدالقادر ۱۵ سال فرمانده ارتش آفریقا بود و با فرانسویان در الجزایر می‌جنگید. در حقیقت عبدالقادر بنیان‌گذار دولت جدید الجزایر است. از او به عنوان نماد مبارزه در برابر استعمار و شکنجه فرانسویان در الجزایر یاد می‌کنند.

شعر عبدالقادر

دیوان اشعار امیر عبدالقادر، آکنده از درون‌مایه‌های رشادت، جهاد، مبارزه، شهادت، معرفت عرفانی و عشق به خداوند است. او در میان امیران الجزایر از نظر شعر و اندیشه ممتاز است. به طور کلی دیوان اشعار او شامل چند بخش است: فخر، غزل، خاطرات و تصوف.

او در برخی از مفاخرات خود، گویی شجاعت و مفاخره شاعران مُعلقات همچون عَنترَة بن شدّاد و امرؤ القیس را تقلید کرده است:

و نحنُ فوقَ جِیادِ الخَیلِ نَرکُضُها شلیها زینة الأکفالِ و الخُصِرِ..
عَدُوُّنا مالُهُ ملجأٌ و لاوَزَّرُ و عندنا عادیاتِ السَّبِقِ و الظَّفِرِ
(عبدالقادر ۲۰۰۷: ۵۱)

(ما بر پشت اسبانی برنشسته و می‌تازیم / که دانه‌های عرق، زیور کفل‌ها و ران‌های آنان است / دشمن در برابر ما ملجأ و پناهی ندارد / در حالی که ما اسبانی تندرو داریم که در مسابقات و جنگ پیروزند.)

یکی از زیباترین و کوبنده‌ترین قصاید عبدالقادر قصیده جان‌فشانان (الباذِلونَ نفوسهم) است. این قصیده در بحر کامل (متفاعلن) سروده شده و برای تشجیع مبارزان، بسیار کوبنده و هیجان‌بخش است. عبدالقادر در این قصیده از باد جنوب می‌خواهد که درود و سلامش را به جان‌برکفان و شهیدان وطن که در برابر استعمار فرانسه می‌جنگند، برساند. بعد از آن، شجاعت و بی‌باکی آنان را در جنگ با دشمن می‌ستاید. آنگاه به هیجان آمده می‌گوید:

ما مِنْهُمْ إِلَّا شَجَاعٌ قَارِعٌ أو بَارِعٌ فِي كُلِّ فِعْلٍ مُجْمَلٍ...
 كَمْ نَافَسُوا كَمْ سَارَعُوا كَمْ سَابِقُوا مِنْ سَابِقٍ لِفَضَائِلٍ وَ تَفَضَّلِ
 كَمْ حَارَبُوا كَمْ ضَارَبُوا كَمْ غَالَبُوا أَقْوَى الْعُدَاةِ بَكْرَةً وَ تَمَوَّلِ
 كَمْ صَابَرُوا كَمْ كَابَرُوا كَمْ غَاذَرُوا أَعْتَى أَعَادِيهِمْ كَعَصَفٍ مُؤَكَّلِ
 كَمْ جَاهَدُوا كَمْ طَارَدُوا وَ تَجَلَّدُوا لِلنَّائِبَاتِ بِصَارِمٍ وَ بِمَقُولِ
 يَوْمٌ الْوَعَى يَوْمٌ الْمَسْرَةَ عِنْدَهُمْ عِنْدَ الصَّبَاحِ لَهُ مَشَاؤُا وَ بَتَهَلُّلِ
 مَا الْمَوْتُ بِالْبَيْضِ الرَّقَاقِ نَقِصَةٌ وَ النَّقْصُ عِنْدَهُمْ بِمَوْتِ الْهَمَلِ
 يَا رَبِّ يَا رَبَّ الْبَرَايَا! زِدْهُمْ صَبْرًا وَ نَصْرًا دَائِمًا بِتَكْمُلِ
 (عبدالقادر ۲۰۰۷: ۸۵)

آنان شجاع‌اند و درهم‌کوبنده و در جنگاوری در هر امری استادند و چرب‌دست. آنان در گذشته، برای فضیلت و بخشندگی، چقدر رقابت کردند، چقدر شتاب کردند و چقدر از یکدیگر پیشی گرفتند!

آنان بردشمنانی که از نظر قوا و ثروت از همه برتر بودند (ابرقدرت فرانسه)، چه بسیار جنگیدند و چه بسیار شمشیر زدند و چه بسیار غلبه کردند!..

آنان چه بسیار شکیبایی و پایداری کردند و چه بسیار دشمن را چونان برگ جویده شده، در میدان نبرد رها کردند!

چه بسیار جهاد کردند، چه بسیار به تعقیب دشمن پرداختند و در برابر مصائب چه بسیار با شمشیر و زبان، به سختی مقاومت کردند!

روز جنگ برای آنان روز شادمانی است. آن‌گاه که فریاد جنگ بلند می‌شود آنان بانگ شادمانی سر می‌دهند.

(برای آنان) مرگ با شمشیرهای صیقلی و برآق، عار و ننگ نیست، بلکه عار و ننگ در نظر آنان در بیهوده مردن است (خطر نکردن و از پیری در بستر مردن).

پروردگارا! ای پروردگار خلاق! صبر و پیروزی آنان را همواره افزون کن و کامل گردان!

عرفان عبدالقادر

صوفیان غازی از نخستین سده‌های ظهور اسلام وجود داشتند و حتی در غزوات پیامبر اکرم (ص) نیز شرکت می‌کردند. اهل صغه که خود فقر، تعلیم و تعلم را پیشه کرده بودند، در ردیف نخستین صوفیان اسلام هستند. برخی معتقدند که کلمه صوفی نیز ممکن است از صغه أخذ شده باشد.

در دوره حکومت عثمانی که وارث سلجوقیان (حکومت: ۴۲۹-۵۲۲ ق / ۱۰۳۷-۱۱۹۴ م) بودند، تصوف در شبه جزیره بالکان و نیز مغرب عربی رواجی پر دامنه یافت به طوری که «طریقه‌های تصوف همچون گذشته می‌توانستند ثبات داخلی امپراتوری را بر هم زنند و در نتیجه، از اقتدار خارجی آن بکاهدند. قیام شیخ بدرالدین سماونه (وفات: ۸۲۳ ق) ...، قیام شیخ جلال از مبلغان صفوی در عهد یاوز سلیم (حکومت: ۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) که تمامی جنبش‌های اعتراض‌آمیز آناتولی تا دو قرن بعد از وی، به نام او جلالی خوانده می‌شدند، و قیام بابا ذوالنون (از سلسله قیام‌های جلالی) در دوران سلیمان قانونی (حکومت: ۱۵۲۰-۱۵۶۶ م) نمونه‌هایی از جنبش‌های اجتماعی است که با رهبری و یا به نام رهبران طریقه‌های صوفیه بر ضد حاکمیت صورت گرفت. این ناآرامی‌ها سلاطین عثمانی را وا داشت تا با دقت بیشتری فعالیت‌های صوفیان را زیر نظر داشته باشند. برای نمونه، مراد دوم (حکومت: ۱۴۲۳-۱۴۴۴ م و ۱۴۴۶-۱۴۵۱ م) به محض آگاهی از افزایش مریدان حاجی بایرام، او را به ادرنه فرا خواند و فقط هنگامی به او اجازه بازگشت داد که از شورشی نبودن او آسوده خاطر شد.» (تاره ۱۳۶۷: ۴۳۰-۴۳۱)

در دورانی که فرانسویان به مغرب عربی به ویژه الجزایر لشکرکشی و آنجا را مستعمره خویش کردند، صوفیان غازی وجود داشتند. آنان در بیشتر جنگ‌های مردم الجزایر نقش رهبری مبارزه را با عنوان جهاد، داشتند. از جمله این صوفیان مجاهد، «محمی الدین، پدر امیر عبدالقادر الجزائری بود که خانه‌اش به روی همه

طالبان علم و عرفان باز بود. کتابخانه‌ای غنی داشت و در مجالس درسش مردم را به شورش علیه بیگانگان دعوت می‌کرد.» (المحامی ۱۳۵۹: ۱۱)

«برخی از استادان تصوف براین باورند که تصوف، توجّه صادقانه به پروردگار است با وسیله و طریقتی که موجب رضای اوست. و حریری گوید: (تصوف) دخول در اخلاق پسندیده و خروج از اخلاق پست است. اما امیر عبدالقادر الجزایری براین باور است که تصوف، جهاد نفس در راه خدا است، به جهت معرفت او و قرار دادن نفس تحت اوامر الهی است و اطمینان و اذعان داشتن به احکام ربوبیت، تنها از طریق خدا است ...» (برکات ۱۹۹۰: ۵۶)

حیات صوفیانه امیر عبدالقادر را می‌توان به ۳ دوره تقسیم کرد: نخست، مرحله‌ای است که او در راه مکه با پدرش از شهرهایی چون مصر، بغداد و دمشق دیدار و از دانشمندان آن سامان، کسب علم کرد. در دمشق طریقت نقشبندیه را از شیخ خالد نقشبندی فراگرفت. همچنین با طریقت قادریه در مجلس شیخ محمود گیلانی قادری، آشنا شد. بعد از آن به الجزایر بازگشت و در روستاها و در میان قبایل، مراکزی برای نشر طریقت قادریه، تأسیس کرد که در خلال آن مردم را به جهاد در برابر استعمار فرانسه، فرامی‌خواند.

مرحله دوم، مرحله عزلت و خلوت عبدالقادر است و آن هنگامی است که امیر در شهر امبواس^۱، در فرانسه زندانی بود.

مرحله سوم، هنگامی است که ارتقاء او در تصوف کامل شد و آن زمانی بود که در سال ۱۸۲۵ میلادی به مکه مشرف شد و در آنجا مجاور گردید و به عبادت و خلوت در جوار خانه خدا روی آورد. عبدالقادر در مکه با شیخ محمد فاسی، رئیس طریقت شاذلیه، حشر و نشر داشت و از محضر او کسب فیض کرد. (عبدالقادر ۲۰۰۴:

ویژگی‌های عرفان عبدالقادر

انسان کامل و وحدت وجود، از جمله مسائلی است که عبدالقادر بیش از سایر مسائل عرفانی بر آنها تأکید داشته است. در آثار عرفانی عبدالقادر دو مسئله انسان کامل و وحدت وجود بسیار پر رنگ‌تر از سایر مسائل و موضوعات عرفانی است. این دو موضوع به گونه‌ای است که گویی خود عبدالقادر در مسیر سیر و سلوک عرفانی خود بدان‌ها دست یافته است. بنابراین، آنچه در این باره می‌نویسد از مقوله‌هایی است که خود بدان رسیده و تجربه کرده است. همین صدق گفتار و تجربه او باعث شده بود تا مریدان و بزرگان عرفان و تصوف آن روزگار، اعتقادی راسخ و ایمانی کامل به گفتار و کردار او داشته باشند.

عرفانی که عبدالقادر به همراه دیگر مشایخ الجزایر عرضه کرد توانست بحران تفرقه میان فرق اسلامی را مدیریت کند و با ظرفیت فوق‌العاده‌ای که از خود نشان داد، پراکندگی مسلمانان را به اتحاد در برابر دشمن تبدیل سازد. این عرفا باعث شدند تا در میان همه مذاهب اسلامی اتحادی استوار پدید آید. این اتحاد سرانجام به پیروزی مردم الجزایر بر دشمن استعمارگر انجامید.

انسان کامل

«هیچ فردی از افراد بشر نمی‌تواند مجموعه کلیه اسماء الهی گردد، مگر آنکه مظهر همه اسماء الهیه باشد و در نهاد او استعداد قبول همه آنها وجود داشته باشد... در عالم، بعضی آینه صفات لطف حق‌اند و بعضی آینه صفات قهر الهی می‌باشند. ولی آدمی مرآت تمام ذات و صفات الهی است و مراد از تعلیم اسماء هم نشان دادن همین استعداد جامع است» (مظاهری ۱۳۹۰: ۷۵)

در آثار عبدالقادر مهم‌ترین ویژگی انسان کامل این است که او مظهریت اسماء الهی باشد و بتواند امور معنوی و دنیوی را با درایت و قدرت مدیریت کند. از این

رو، خود او نیز پرچم مبارزه و جهاد در برابر فرانسویان را به دست گرفت و از خانقاه بیرون آمد و با مریدان و مردم الجزایر به جنگ با لشکریان تا دندان مسلح فرانسه پرداخت.

از آن جایی که عبدالقادر همچون همه عرفا، رسول اکرم (ص) را انسان کامل و الگوی همه مؤمنان اعم از صوفی و فقیه می‌داند، می‌کوشد تا اندیشه‌های عرفانی‌اش را بر بستر شناخت رسول خدا بیان کند. او همچون دیگر عرفا بر این عقیده است که تمامی حرکات، سکناات، سخنان و سنن پیامبر (ص) برای ما حجت است و باید از آن پیروی کرد. عبدالقادر با پیش چشم داشتن قرآن کریم، رسول اکرم (ص) را اسوه خود قرار داده بود. از این رو، هم مرد جهاد بود و هم مرد زهد و ریاضت. او با آنکه امیر الجزایر بود همچون فرودست‌ترین مردمان وطنش می‌زیست و ساده‌زیست و درویش بود.

ابن سراج می‌گوید: «از پیامبر روایت شده است که گفت: خداوند مرا ادب نمود و چه نیک ادب نمود. و این گفته نیز از او است که مختار شدم که پیامبری پادشاه باشم یا پیامبری بنده. جبرئیل به من اشارت کرد که فروتن باش! سپس گفتم: پیامبری بنده، تا روزی سیر و روزی گرسنه باشم.» (ابونصر سراج ۱۳۸۸: ۱۴۳)

«آنچه ما را بیش از هرچیز در مورد شخصیت ممتاز امیر به اعجاب وامی‌دارد توکل، عرفان، افکار و اعمال مکتبی او است. انسانی وارسته با روحی بزرگ و نیایشگر و خضوع و خشوع، تکبیرگویان در صحنه‌های هولناک نبرد صف دشمنان خدا را از هم می‌درد و در همان حال هیچ‌گاه این پیروزی‌ها او را از عرفان و صداقت یک عرب صحرائی باز نمی‌دارد.» (المحامی ۱۳۵۹: ۲۶)

عبدالقادر اگرچه خود به فرقه قادریه منسوب بود اما همه فرق صوفیه، اعم از شاذلیه و نقشبندیه و دیگران را قبول داشت و بزرگانی چون ابن عربی و غیره مورد احترام او بودند زیرا عبدالقادر بنیان همه فرق صوفیه را بر پیروی از اسوه حسنه،

یعنی رسول اکرم (ص) استوار می‌دید. از این رو، به اختلافات جزئی توجهی نمی‌کرد و می‌کوشید تا به هر طریقی که ممکن است، مسلمانان مغرب عربی را در برابر استعمار فرانسه، متحد کند. او اگرچه علوی بود و نسبش به علی و فاطمه (ع) می‌رسید با این حال همه مذاهب اسلامی را به رسمیت می‌شناخت و خلفای راشدین و همه یاران رسول خدا (ص) را با احترام یاد می‌کرد. به بیان دیگر، می‌توان گفت که امیر عبدالقادر الجزایری میان شریعت و طریقت و تمامی رویکردهای صوفیانه توازن برقرار کرد و در کنار روحیات عارفانه، مادیات زندگی را نیز به رسمیت شناخت.

عبدالقادر در تفسیر عرفانی آیه مبارکه ۱۴۴ سوره بقره (قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ) می‌گوید: «با آنکه خدا در جای دیگر (بقره/ ۱۱۵) می‌فرماید به هر سو که رو کنید آنجا جانب خدا است» (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ)، در اینجا که تأکید بر جانب مکه است مقصود وحدت مسلمانان است؛ زیرا اساس دین بر وحدت است، اما هر جا که رو کنید در همه چیز، جز ظهور و تجلی حق نخواهید دید. (عبدالقادر ۲۰۰۴: ۷۷)

عبدالقادر کتاب *الموقف* خود را با آیه مبارکه ۲۱ سوره احزاب، (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است)، آغاز می‌کند. این آیه، در حقیقت نشان‌دهنده این است که ستون فقرات عرفان عبدالقادر الجزایری را سیره رسول الله تشکیل می‌دهد. از این منظر می‌توان او را مشابه ابن عربی دانست.

آنگاه در تفسیر آیه مذکور، سخنانی از بزرگان دین همچون امام علی (ع) و فقیهان بزرگ اسلامی در باب عظمت قرآن می‌آورد و اینکه این کتاب آسمانی همه چیز را در خود دارد. از جمله حدیثی از ابن عباس نقل می‌کند که رسول اکرم (ص) فرمود: «ما حركَ طائرٌ جناحيه في السماء إلا وجدناه ذلك في كتاب الله.» (عبدالقادر

۲۰۰۴: ۴۳) در حقیقت عبدالقادر آیات الهی را ارجمندترین و صادق‌ترین سخن در جهان می‌داند و بر مبنای آن سفارش و تأکید پروردگار را در قرآن بر پیروی از رسول اکرم (ص)، از دل و جان مورد تأیید قرار می‌دهد.

عبدالقادر در تفسیر عرفانی آیه مبارکه (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) به تفصیل از انسان کامل سخن می‌گوید. او نیز چون دیگر عارفان، رسول اکرم (ص) را از آن جهت که مظهر اسماء الهی است، انسان کامل می‌داند و می‌گوید پروردگار رسول الله را در تمامی شرایط خوش و ناخوش قرار داده است. گاهی به او گفته است بگو: «أنا بشرٌ مثلكم، من هم مانند شما بشر هستم و تمامی صفات عادی بشر را دارم. همچنین پیامبر (ص) را در دشوارترین امتحانات مادی و روحی قرار داده است و این امتحانات همواره شکیبایی و صبر و رضای او به رضای خدا را در پی داشته است. آنگاه ماحصل این آیه که رسول الله را اسوه خلائق دانسته است، چنین توضیح می‌دهد: «... از محقق شدن عبودیت و قیام به حقوق ربوبیت و فقر به پروردگار و توکل در همه امور بر او و تسلیم قهر او بودن و به قضای او خرسند شدن و بر نعمات او شکر داشتن و بر بلای او صبر کردن... و در کنار آن جمیع علوم شرعی عبادات و عادات و منجیات و مهلکات داخل می‌گردد که اینها علوم بی حد و حصر است.» (عبدالقادر ۲۰۰۴: ۴۵) به بیان دیگر، خداوند اسماء همه موجودات را به پیامبر (ص) که انسان کامل است آموخته است. مراد از اسماء در اینجا انواع و اقسام دانش بشر است. بنابراین، انسان کامل است که خلیفه الله بر روی زمین است.

از نظر ابن عربی «انسان کامل روح عالم و عالم، جسد اوست. همان‌طور که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، همین‌طور انسان کامل به وسیله اسماء الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در

وی به ودیعت نهاده است در عالم تصرف می کند و آن را اداره می نماید.» (مظاہری ۱۳۹۰: ۷۶)

عبدالقادر که مانند ابن عربی و دیگر صوفیان، رسول الله را انسان کامل می داند، در سلوک حضرت در رابطه با خلاق می گوید: «بر آنان شکیبایی کند و وجه خدا را در آنان ببیند. آنان به او ظلم کنند و او از آنها درگذرد. آنان او را محروم گردانند، اما او نسبت به آنان سخاوتمند است. آنان بر او با جهالت رفتار کنند و او بردبار است. از او می بُرنند، اما او به آنان متصل است و می گوید خدایا قوم مرا ببخش آنان نمی دانند. پیامبر سیئه را با حسنه پاسخ می دهد و هر امر مکروهی را با اضداد نیکو پاسخ می دهد. او متخلِّق به اخلاق الهی است و به اسماء رحمانی محقَّق است... زیرمجموعهٔ این بخش است: مکارم اخلاق و حسن طبع و علوم سیاست دین و دنیا که نظام جهان و عمارت آن بدان است و سعادتِ سعادت‌مند چیزی است که هیچ قلمی نتوانسته است آن را ضبط کند و اوهام بدان راه نیابند.» (عبدالقادر ۲۰۰۴: ۴۶)

امیرعبدالقادر مصداق حدیث نبوی بود. از نعمان بن بشیر روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: «... در اسلام قاعده آن است که نه زبانی رسانی به کسی و نه از کسی زیان بپذیری.» (ابونصر سراج ۱۳۸۸: ۱۴۹) عبدالقادر با آنکه انسانی بی آزار، فروتن و مهربان به شمار می رفت، اما در برابر ستم و آزار استعمارگران فرانسوی مبارزی نستوه بود. از نظر او نبرد با بیگانه‌ای که سرزمین او را غصب کرده و بر مردمش ستم روا داشته است، جهاد در راه خدا و طریقت رسول او است.

وحدت وجود

مسئلهٔ وصل به حق و فنای فی الله از مسائل دشوار و پر تشنج در حوزهٔ عرفان و تصوف بوده که جان بسیاری از عرفا را بر باد داده است. برخی سخن عارفان را

در این موارد از مقوله شطح دانسته‌اند و آن را شرح و تفسیر کرده‌اند. چنان‌که ابونصر سراج می‌گوید:

«شیخ گفت از ابو عبدالله ابن جابان شنیدم که می‌گفت: روزی به سراغ شبلی رفتم در ایام قحطی، سلام کردم و نشستم. چون برخاستم که از پیشگاه او خارج شوم به من و همراهم گفت: بروید، من همراه شمایم، شما هر کجا که باشید در پناه و حمایت منید. به همراهم گفتم مرادش از این سخن، قول خداوند تعالی است که به راستی خداوند همراه شما است هر جا که باشید. اوست که شما را پناه می‌دهد و حمایت می‌کند.

معنای واقعی سخن شبلی آن است که او خودش را بر اثر غلبه توحید و تجرید، محو در خدا می‌دید و عارف در هنگام غلبه حالات ربّانی، هرگاه تعبیر به «من» کند، پرده از این وجد بر می‌دارد و درحالی که ذاتش را تصرف نموده باز می‌نماید.» (۱۳۸۸: ۴۱۹)

عبدالقادر در *المواقف*، در *الموقف العاشر* سخن جنید را آورده و آن را شرح کرده است:

«از جنید درباره عارف و معرفت پرسیدند و او چنین پاسخ گفت: «لَوْنُ الْمَاءِ لَوْنٌ إِنَائِهِ» (رنگ آب، رنگ ظرف آن است) و خاموش ماند. مقصود جنید این است که آب رنگ ندارد و به رنگ ظرف خودش در می‌آید. پروردگار تعالی نیز چنین است که صورتی ندارد و بی‌گمان به صورت عارف ظاهر می‌گردد. پس عارف کامل، کسی است که صورت حق تعالی به طور کامل در او ظاهر می‌گردد؛ زیرا او آئینه حق است که اسماء و صفات حق در او دیده می‌شود. بنابراین، عارف صورت حق است، یعنی صورت عارف، باطن او است و ظاهر عارف خَلْق او است. باطن او حق است و صورت باطن او صورت حق تعالی است؛ زیرا او مُتَخَلِّقٌ به اخلاق حق و متحقق به اسماء او است ... بنابراین عارف به مثابه ظرف و حق تعالی به مثابه آب است...» (عبدالقادر ۲۰۰۴: ۶۵)

عبدالقادر که خود تجربیاتی شخصی در عرفان داشته و در این راه به سیر و سلوک پرداخته است، در جای جای دیوان اشعار و نیز کتاب *المواقف* به بیان حالت‌های شطح‌گونه‌ای که بر او رفته است، می‌پردازد:

أنا	حقُّ	أنا	خلقٌ	أنا	ربُّ،	أنا	عبدٌ
أنا	عرشٌ	أنا	فرشٌ	وَجَحِيمٌ	أنا	أنا	خُلْدٌ
أنا	ماءٌ	أنا	نارٌ	و	هواءٌ	أنا	صلدٌ
أنا	كَمْ	أنا	کیفٌ	أنا	وجدٌ	أنا	فقدٌ
أنا	ذاتٌ	أنا	وصفٌ	أنا	قرب	أنا	بُعدٌ
كُلُّ	کونِ	ذاک	کونی	أنا	وحدی	أنا	فردٌ

(همان: ۱۱۸)

من حق هستم. من خلق هستم. من رب هستم. من عبد هستم
 من عرش هستم. من فرش هستم. من دوزخ هستم. من بهشت هستم
 من آب هستم. من آتش هستم. من هوا هستم. من سخت هستم
 من کم هستم. من کیف هستم. من وجود هستم. من عدم هستم
 من ذات هستم. من صفت هستم. من قُرب هستم. من بُعد هستم
 هر هستی ای هستی من است. من یگانه‌ام. من فرد هستم.

عبدالقادر در موقف سیزدهم از کتاب *المواقف*، روایتی از ابی الغیث بن جمیل آورده است که گفت: «خُضْنَا بَحْرًا وَقَفَّتِ الْاَنْبِيَاءُ بِسَاحِلِهِ (ما در دریایی فرورفتیم که انبیاء بر ساحل آن ایستاده‌اند) و شبلی به شاگردش گفت: آیا شهادت می‌دهی که من محمد رسول الله هستم؟ پس آن شاگرد گفت: أَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.» چنین حالی بر عبدالقادر نیز رفته است در آن هنگام که در مکه مجاور حق تعالی بوده و به عبادت و ذکر پروردگار مشغول گردیده است. او در *المواقف* می‌گوید: «در شب سوم ماه مبارک رمضان به سوی روضه رسول اکرم رفتم. پس حالی یافتم و گریستم. پس خدا بر دلم افکند که رسول اکرم به من می‌گوید: تو را به گشایشی

مژده می‌دهم. پس از آن دو شب ذکر خدا می‌گفتم و در اثنای آن خواب مرا در
ر بود. پس ذات شریفش را دیدم با ذات من در آمیخته است و ذاتی واحد گردیده
است. پس به ذات خویش نگریستم، پس ذات شریف او را یافتم...» (عبدالقادر
۲۰۰۴: ۵۸-۵۹)

امیر عبدالقادر الجزایری از جمله معدود شاعران و صوفیانی است که قیام به
سیف کرده است و خویشتن را در صف نخست مبارزان و سلحشوران راه عدالت
و آزادی انسان افکنده است.

«نبردهای امیر عبدالقادر و مرزبانی او بر ضد فرانسویان مرحله دوم از مراحل
عرفانی اوست. این مرحله صیغه فتوت و فروسیت... و مرحله جهاد بر ضد دشمنان
است. وظیفه مرزدارن (مُرابطین) اسلام این است که مغرب اسلامی را در برابر
حملات اروپا حفظ کنند... فتوت صفتی عام برای صوفیان است اما برای عبدالقادر
صفتی خاص است زیرا فِتیان هرگز شمشیر حمل نمی‌کنند مگر برای مقاومت در
برابر ظلم و دشمنان و رفع شکنجه و عذاب و آزاد کردن وطن از زیر سلطه دشمن...
این صفات را که در امیر عبدالقادر بود حتی دشمنانش هم بدان معترف بودند...
تصوف عبدالقادر نزدیک‌ترین تصوف به روح شریعت اسلام و جوهر آن است و
این در حقیقت تصوفی انقلابی است که مسلمان را به درون میدان نبرد پرتاب
می‌کند.» (برکات ۱۹۹۰: ۶۰)

عبدالقادر بیش از ۱۵ سال با فرانسویان نبرد کرد تا آنجا که به قهرمان ملی
الجزایر ملقب گردید.

نتیجه

امیر عبدالقادر الجزایری نخستین امیر، فیلسوف، عارف و شاعر پایداری الجزایر در
برابر استعمار فرانسه در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بود. او با قراردادن رسول اکرم

(ص) به عنوان پیشوا و اسوه عارفان و فقیهان و مجاهدان راه آزادی انسان از ستم و ظلم ظالمان، فصلی جدید در عرفان و تصوف اسلامی گشود. او را در قرون اخیر می‌توان بنیان‌گذار عرفان سلحشوری دانست زیرا او در این سال‌ها نخستین عارف و فیلسوفی بود که افزون بر به کار بردن قلم و دانش، قیام به شمشیر کرد و نیز به حوزه سیاست و کشورداری داخل شد. او که پیامبر اکرم (ص) را انسان کامل می‌دانست، به تبعیت و پیروی از آن بزرگوار، به مدیریت جامعه نیز روی آورد و امارت کشور را به دست گرفت. عبدالقادر همراه با سیر و سلوک عرفانی و زهد و مناجات و فلسفه و دانش و سیاست، به نجات مردم الجزایر از استعمار فرانسه می‌اندیشید. او با تمام توان با فرانسویان جنگید و پس از ۱۵ سال مبارزه بر اثر بی‌وفایی سلطان مراکش که از یاری رساندن به سپاه الجزایر خودداری کرد، شکست خورد و زندانی و تبعید شد اما هرگز از درگاه حق نومید نشد و در زندان به نوشتن کتاب نفیس *المواقف* در عرفان اسلامی دست زد که اکنون یکی از آثار ارزنده در عرفان نظری و عملی است که بر مبنای تجربیات عرفانی خود عبدالقادر تألیف شده است. بنابراین، روح عرفان و تصوف اسلامی با جهاد در راه خدا و مبارزه مسلحانه منافاتی ندارد.

کتابنامه

قرآن کریم.

اباطه، نزار. ۱۹۹۴. *الامیر عبدالقادر الجزائری العالم المجاهد*. دمشق: دارالفکر و دارالفکر المعاصر. ابن السبع، عبدالرزاق. ۲۰۰۰. *الامیر عبدالقادر الجزائری و ادبه*. الجزایر: مؤسسه جائزة عبدالعزیز سعود الباطین للابداع الشعری.

ابونصر سراج. ۱۳۸۸. *اللمع فی التصوف*. ترجمه مهدی مجتبی. ج ۲. تهران: اساطیر. برومند اعلم، عباس. ۱۳۹۰. «جهاد صوفیان در مغرب اسلامی، مقاومت امیر عبدالقادر الجزایری و دیگر شیوخ صوفیه». *پژوهش‌نامه تاریخ اسلام*. س ۱. ش ۲.

۲۶۶/ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ نازنین فرزاد - عبدالحسین فرزاد

برکات، محمد مراد. ۱۹۹۰. الامیر عبدالقادر الجزائری المجاهد الصوفی. دارالنشر الالکترونی. تاره، مسعود. ۱۳۶۷. «تصوف در آسیای صغیر و بالکان». دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. تکمیل همایون، ناصر. ۱۳۸۲. «نقش تشیع در جنبش‌های سیاسی صوفیان قزلباش». فصلنامه تاریخ اسلام. ش ۱۳.

تیمور، احمد. ۲۰۰۳. أعلام الفكر الاسلامی فی العصر الحدیث. القاهرة: آفاق العربیة. جاب‌الله، طیب. ۲۰۱۳. «دور الطرق الصوفیة و الزوایا فی المجتمع الجزائری». معارف (مجله علمیة محكمة). جامعة بویرة. اکتوبر. الجزائر. السنة الثامنة. العدد ۱۴. حبیبی کرد علیوند، پروین. ۱۳۸۸. «تحلیل گفتمانی پیدایش و تحول تصوف صفوی». فصلنامه تاریخ اسلام، س ۱۰. ش ۴. حسینی شاه ترابی، سید مرتضی. ۱۳۸۸. «صوفیان شیعه در خراسان دوره تیموری». افغانستان. فصلنامه سخن تاریخ. ش ۴.

الخطیب، اسعد. ۲۰۰۰. البطولة و الفداء عند الصوفیة. چ ۵. دمشق: دارالتقوی. خواجه عبدالله انصاری. ۱۳۹۱. صد میدان. به کوشش سهیلا موسوی سیرجانی. چ ۴. تهران: زوار. زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۲. دنباله جست‌وجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر. سیوری، راجر. ۱۳۸۹. ایران عصر صفوی. ترجمه کامبیز عزیزی. چ ۱۹. تهران: مرکز. شُکری، غالی. ۱۳۶۶. ادب مقاومت. ترجمه محمدحسین روحانی. تهران: نشر نو. عبدالقادر الجزائری. ۲۰۰۷. دیوان. الجزائر: منشورات ثالة.

_____ . ۲۰۰۴. الموافق الروحية و الفیوضات السُبحیة. بیروت: دارالکتب العلمیة. عطارنیشابوری. ۱۳۸۸. تذکرة الاولیا. به کوشش عبدالوهاب قزوینی. تهران: هرمس. غلامحسین زاده، غلامحسین و رضا معتمد. ۱۳۹۳. «صوفیان غازی، واکاوی نقش صوفیه نخستین در غزوات اسلامی (از قرن دوم تا هفتم هجری)». هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران. المحامی، محمدکامل حسن. ۱۳۵۹. قیام عبدالقادر الجزائری. ترجمه صادق آینه‌وند. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. مظاهری، عبدالرضا. ۱۳۹۰. اندیشه ابن عربی. چ ۲. تهران: علم.

References

Holy Qor'ān.

Abāze, Nazār. (1994/1372SH). *Al-amīr abdoḷqāder al-jazāyerī al-ālem al-mojāhed*. Damascus: Dār al-fekr va Dār al-fekr al-mo'āser.

Abdoḷqāder al-jazāyerī. (2004/1383SH). *Al-mavāqef al-rūhīyat va al-foyūzāt*. Beirūt: Dār al-kotob al-elmīyat.

_____. (2007/1392SH). *Dīvān*. Algeria: Mansūrāt-e Sālat.

Abūnasr-e Sarrāj. (2009/1388H). *Al-loma' fī al-tasavvof*. Tr. by Maḥdī Mojtabā. 2nd ed. Tehrān: Asātīr.

Al-Mahāmī, Mohammad Kāmel Hossein. (1974/1359H). *Qiyām-e abdoḷqāder al-jazāyerī*. Tr. By Sādeq Āyene Vand. Tehrān: Daftar-e našr-e Farhang-e eslāmī.

Al-xatīb, As'ad. (2000/1378SH). *Al-Butulatu va al-Feda end al-Sūfiya*. 5th ed. Damascus: Dār al-Taqvā.

Attār-e Neyšābūrī. (2009/1388SH). *Tazkeratol oliyā*. With the Effort of Abdoḷvahāb Qazvīnī. Tehrān: Hermes.

Barakāt, Mohammad Morād. (1990/1368SH). Amir Abd-el-Kader El Dzejairi Al-Modjahed Al-Sufi. Daru-l nashru-l Elelakteruni. *Al-amīr abdoḷqāder al-jazāyerī al-mojāhed al-sūfī*. Dār al-našr al-elektronī.

Borūmand A'lam, Abbās. (2011/1390SH). "Jahād-e sūfiyān dar maqreb-e eslāmī, moqāvemāt-e amīr abdoḷqāder al-jazāyerī va dīgar šoyūx-e sūfiye". *Pažūheš- nāme-ye Tārīx-e Eslām*. Year 1. Summer No. 2.

Habībī kord-e Alīvand, Parvīn. (2009/1388H). "Tahlīl-e goftemānī-ye peydāyeš va tahavvol-e tasavvof-e safavī". *Fasl-nāme-ye Tārīx-e Eslām*. Year 10. No.4.

Hosseinī-ye Šāh-Torābī, Seyed Morteza. (2009/1388H). "Sūfiyān-e šī'e dar xorāsān-e dore-ye teymūrī". *Fasl-nāme-ye Soxan-e Tārīx*. No.4.

Ibn-e al-sab, Abdorrazāq. (2000/1378SH). *Al-amīr abdoḷqāder al-jazāyerī va adaboho*. Algeria: Mo'asesato jā'ezato abdoḷ-azīz sa'ūdel-bābetīn lel-ibdā' al-še'rī.

Jābollāh, Tayyeb. (2013/1392SH). "Dor al-toroq al-sūfiyat va al-zavāyā fī al-mojtama' al-jazāyerī". *Ma'āref*. Algeria: Jāme'at boveyrat. Octobre. Year 2. No. 14.

Mazāherī, Abdoḷrezā. (2011/1390H). *Andīše-ye ibn-e arabī*. 2nd ed. Tehrān: Našr-e Elm.

Qolām Hossein-zāde, Qolām Hossein & Rezā Mo'tamed. (2008/1393SH). "Sūfiyān-e qāzī, vākāvī-ye naqš-e sūfiye-ye noxostīn

dar qazavāt-e eslāmī (az qarn-e dovvom tā haftom-e hejrī)”. *Haštomin Hamāyeš-e Benolmelalī-ye Anjoman-e Tarvīj-e Zabān va Adab-e Fārsī*. Savory, Roger. (2010/1389SH). *Īrān-e asr-e Safavī (Iran under the safavids)*. Tr. by Kāmbīz Azīzī. 19th ed. Tehrān: Markaz.

Šokrī, Qālī. (1987/1366H). *Adab-e Moqāvemāt*. Tr. by Mohammad Hossein Rohānī. Tehrān: Našr-e no.

Takmīl Homāyūn, Nāser. (2003/1382H). “Naqš-e tašayo’ dar jonbeš-hā-ye siyāsī-ye sūfiyān-e qezelbāš”. *Fasl-nāme-ye Tārīx-e Eslām*. No.13.

Tāre, Mas’ūd. (1988/1367SH). “Tasavvof dar āsiyā-ye saqīr va bālkān”. *Dā’eratol Ma’āref-e Bozorg-e Eslāmī*. Advisor: Kāzem Mūsavī Bojnūrdī. Tehrān: Markaz-e Dā’eratol Ma’āref-e Bozorg-e Eslāmī.

Teymūr, Ahmad. (2003/1381SH). *A’lām al-fekr al-eslāmī fī al-a’sr-e al-hadīs*. Qāhere: Āfāq al-arabīyat.

Xāowje Abdollāh Ansārī. (2006/1391SH). *Sad Meydān*. With the Effort of Soheylā Mūsavī-ye Sīrjānī. 4th ed. Tehrān: Zavvār.

Zarrīnkūb, Abdolhossein. (1984/1363SH). *Donbāle-ye jostojū dar tasavvof-e īrān*. Amīr Kabīr.